اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم ما برای اینکه حفظ مطالب بشود وآشنایی بشود و بعد هم آقایان بتوانند به اصطلاح یک مرجع مراجعه باشد، این متن کتاب مرحوم استاد را مصباح را می خوانیم.

من فکر می کنم همین یک جلد جلد را آقایان تهیه بکنند این را به عنوان خطی خودشان بگذارند. دیگر ننویسند، هر چه نکته‌ای هست در حاشیه نوشته بشود دیگر احتیاجی به نوشتن این مطالب ندارد. چاپی خودش زیادی است دیگر خطی هم نشود.

عرض کنم که ایشان در بحث ملاقی دو دلیل ذکر کردند برای اینکه ملاقی احد الاطراف نجس است و یجب الاجتناب عنه. وجه دوم این بود که بعد از ملاقاة علم اجمالی تازه پیدا می‌شود. چون علم اجمالی داشت که یا این ظرف نجس است یا آن ظرف. بعد از اینکه لباسش با یکی ملاقاة کرد یک علم اجمالی پیدا می‌شود که یا لباس نجس است یا آن ظرف دیگری. این علم اجمالی دوم منجز است. این خلاصه وجه ثانی و بعضی از جواب‌هایی که داده بودند.

بعد هم مرحوم استاد فرمودند صحیح در جواب این است که تنجیز علم اجمالی منوط ببطلان ترجیح بلا مرجح. چون دیگر ما اینها را توضیح دادیم کرارا و مرارا، دیگر تکرار نمی‌کنیم.

چون در باب تنجیز علم اجمالی از راه تعارض اصول می آییم، این ترجیح بلا مرجح مرادشان

خب این مبنا را هم قبول نکردیم. در همین خود کتاب یا در حاشیه بنویسید که ما این مبنا را قبول نکردیم.

بعد فرمودند به اینکه به این مناسبت متعرض انحلال علم اجمالی شدند. و سه صورت برای انحلال ذکر کردند که ما توضیحات دو صورت را دادیم. صورت سوم را هم ظاهرا بیان کردیم اما دو مرتبه من تکرار می‌کنم. اگر که یک طرفی به علم اجمالی سابقی منجز بشود، دیگر دو مرتبه علم اجمالی موثر نیست.

و منها به تعبیر ایشان، این صورت سوم است. مثل اینکه شما می دانید یک نجاستی در اناء ظرف دست راستی یا دست چپی واقع شده، خب این تجیز پیدا می کند و باید اجتناب بکنیم. بعد باز فهمیدید که ظرف دست چپی یا با یک ظرف ثالث نجاستی توش افتاده. ایشان

می‌گویند این علم اجمالی دوم منجز نیست. چرا؟ چون علم اجمالی تنجیزش به این است که تکلیف هر تکلیف فعلی علی کل تقدیر باشد. در این علم اجمالی دوم یا ظرف دست چپی نجس شد، یک قطره خون دیگری، یا یک اناء سوم، ظرف سوم. آن ظرف دست چپی که اجتناب واجب بود، قبل از این واجب بود. آن که تأثیر نکرد. پس این اناء سوم می‌شود ظرف سوم می‌شود مشکوک، اصل بر آن جاری می‌شود. این تکلیف علی کل تقدیر لازم نمی‌آید.

این را اصطلاحا گذاشتند انحلال علم اجمالی به علم اجمالی سابق. که منحل می‌شود. همین مثال خیلی مثال معروفی است ایشان هم زدند همین مثال را. پس در اینجا این علم اجمالی به اصطلاح جدید منجز نمی‌شود؛ چون یک طرفش ظرف دست چپی است. قبل از این علم آن ظرف دست چپی اجتناب از آن لازم است، لذا منجز نمی‌شود؛ چون یا آن قطره دوم در دست چپی افتاده، آن قبلا باید اجتناب می‌کرد، یا ظرف سوم که این ظرف سوم مشکوک است، اصالة الطهاره یا استصحاب طهاره جاری می‌شود. این مثال ایشان.

ایشان می فرمایند ما نحن فیه هم از این قبیل است. چون ما دو تا ظرف داریم، این خب علم اجمالی منجز شد. بعد لباسی با یکی ملاقاة کرد، با ظرف دست راستی. لباس، شما الان می‌گویید علم اجمالی پیدا می‌کنیم یا لباس نجس است یا آن ظرف دست چپی نه ملاقاة آن یکی دیگر. خب این علم اجمالی جدید است. علم اجمالی جدید اینجا منجز نمی‌شود.

و مقامنا من هذا القبیل بعینه فان العلم الاجمالی بنجاسة الملاقی؛ حالا مرحوم استاد هی بالکسر و بالفتح نوشتند. هی بالکسر بالفتح آدم حواسش پرت می‌شود. در فارسی همین طور است چون هر دو را ما مثل هم می نویسیم اما الان در لغت عربی ملاقی را دو تا نقطه زیر (ی) می‌گذارند. ملاقی را دیگر نقطه نمی‌گذارند مثل موسی عیسی مثلا. دیگر ایشان با مراعات چهار تا کتاب زبان عربی این همه کسر و فتح نمی‌خواست. این برای فارسی خوب است. چون در فارسی هر دو را مثل هم می نویسند. اما در عربی ملاقی را اینجا هم خودش گذاشته دو تا نقطه زیرش است. دیگر نمی خواهد بنویسد بالکسر، بالفتح، احتیاج نبود. حالا در زبان فارسی هم برای اینکه (ی) دقیقا معین بشود، یک الف کوچک زیرش می‌گذارند. ملاقی را الف کوچک که ملاقی بخوانند. یا الف کوچک بالایش مثلا که ملاقا بخوانند. دیگر این قدر بالکسر و بالفتح نوشتند که آدم حواسش پرت می‌شود با این بالکسر و بالفتح.

فان العلم الاجمالی بنجاسة الملاقی او الطرف الاخر و ان کان حاصلا بعد العلم بالملاقاة الا انه لا یمنع عن جریان الاصل فی الملاقی؛ یعنی اصل در یکی جاری بشود، در آن یکی نه. چرا ایشان اصل را وارد شدند؟ چون ایشان تنجیز علم اجمالی را به تعارض اصول می‌بینند. می‌خواهند بگویند اصل در خصوص ملاقی معارض ندارد. لذا جاری می‌شود اصالة الطهاره.

لان الاصل الجاری فی الطرف الاخر قد سقط للمعارضه قبل حدوث العلم الثانی فیلس العلم؛ بله حالا این مطلب سابقا هم گذشت. ایشان هم اشاره کردند صفحه فلان، ما هم آنجا متعرض شدیم.

الا انه بله، دیگر تکرار نمی خواهد عبارات ایشان. ما هم قبول نکردیم مبنای ایشان را. عرض کردیم در این جور جاها اگر مثالی که ایشان زدند، از آن علم اجمالی دوم هم قبول می‌شود و تنجیز می آورد. و سرش هم کاملا واضح است. ما از راه علم وارد شدیم ایشان از راه اصل وارد شدند. علم که تنجیز بیاورد فرق نمی کند اولی و دومی هر دو را می آورد؛ چون در مقام علم این صورت ملاحظه می‌شود نه آن که یکی یکی حساب می کنند. مثلا یک قطره خونی افتاد روی ظرف دست چپی یا دست راستی؛ بسیار خب تنجیز. بعد می گویند یک قطره دیگر افتاد یا ظرف دست چپی یا ظرف دست سوم؛ ما اینجا این جوری حساب می کنیم علم داریم به وقوع خون در این سه تا. حالایکی زمانش قبل از آن، اثر نمی کند. این علم تنجیزآور است ۰۷:۰۲

س: استاد اصلا عرفیت این جوری از بین نمی رود؟ با فرمایش آقایان عرفیت از بین نمی رود؟

ج: اول این ثابت بشود بعد آن. اصلا این اول و دومی این جوری نه.

این راجع به این قسمتی که ایشان در اینجا فرمودند.

هذا کله فیما اذا لم یکن الطرف الاخر الذی هو عدل للملاقی؛ همین که دو تا نقطه زیرش نگذاشته بدانید ملاقا خوانده می‌شود مثل عیسی و موسی. باز نوشته بالفتح.

س: حاج آقا بحث ما اصلا مثل آن بحث هست؟ اساسا مثل آن هست؟ چون که در آنجا علم اجمالی جدید پیدا می‌شود، ولی وقتی که عبای من می خورد به ظرف سمت راستی

ج: درست است همین اشکال وارد است. این اشکال اصلا کلا وارد است. اینجا تولد علم اجمالی جدید نیست. چون می خواستم بعد بگویم حالا شما فرمودید.

راست است، بحث ملاقاة یک بحث خاصی است. بحث ملاقاة تولید علم اجمالی جدید نمی کند. مگر اینکه ملاقی را جور دیگری معنا کنیم. اصل این بحث مثال درست نیست. بگوییم مقامنا من هذا القبیل بعینه اصل این درست نیست. این وقتی ملاقاة کرد تولد علم

جدید نیست. آن مثال اینجوری بود؛ یک قطره خون یا دست چپی یا دست راستی؛ باز یک قطره خون یا دست چپی یا سوم؛ این علم دومی بود. اینجا لباس با خود یک طرف ملاقاة کرده اصلا از آن مثال نیست.

این را خواستم بگویم حالا که شما فرمودید درست است این اشکال کاملا وارد است. البته ما هم تعجب می‌کنیم شأن استاد را اجل از این می دانیم که این مطلب به این واضحی را یخفی علیه. مگر اینکه ایشان ملاقاة را سرایت عین بداند. این مگر این جوری قائل بشویم. اینجوری مثلا که قبول نکرده ایشان، قبول نکرده، عینیت را قبول نکرده. و الا اصلا این مقامنا من هذا القبیل بعینه، این هم درست نیست. اصلا مقامنا بحث دیگری است.

چون من نمی خواستم، می خواستم تا آخر بروم. امروز انشاء الله ضابطه بحث را، ریشه‌های بحث را بیان می‌کنیم که معلوم بشود چقدر در این مبحث زواید هست.

بعد ایشان یک مثال دیگری که اصل طولی سلیم از معارض است یا نه؟ آن مثالش اصلا واضح هم نشد برای ما، مطلبش هم واضح نیست. دیگر متعرض نمی‌شویم آقایان مراجعه کنند.

چون من خیلی مقید هستم وقتی اشکال حالا امروز هم از زبان ما، اشکال خیلی واضح است، ذکر نکنم بحثهای تعبیرش چرا ایشان... خب دیگر حالا برای احترام بزرگان ما ذکر کردیم.

به هر حال آن را آقایان ملاحظه کنند. با توضیحاتی که من می‌گویم جواب آن هم روشن می‌شود. مضافا که اصلا ابهامی هم دارد که آن اصالة الحل اصلا چیست در مقام.

و اما مسئله ثانیه؛ این مسئله ثانیه را هم تا اینجا شما علم اجمالی داشتید ملاقاتی شده. حالا نه، علم اجمالی با ملاقاة با هم می‌شود. آن وقت باز به تعبیر ایشان این هم دو جور می‌شود؛ یک جورش این جوری است که یک لباسی داریم، این توی اناء دست چپی هست، یعنی لباس خودش در آب است. بعد شما دیدید که قطره خونی یا در این اناء دست چپی افتاد یا ظرف دست راستی. دقت کردید؟ پس بعد از اینکه قطره خون می افتد، اصلا آن لباس در آب بود، ملاقاة حاصل شده. یک قطره خون در آب افتاد، یا این آب یا آن آب. در اینجا چطور؟ این را ایشان صورت اولی قرار دادند.

صورت ثانیه، نه، این تفاوت زمانی پیدا بکند. مثلا صورت ثانیه این طور است؛ روز شنبه که امروز هم تصادفا روز شنبه است. فهمید که یا ظرف دست راستی نجس است یا ظرف دست چپی. خوب دقت بکنید. روز شنبه این را فهمید، لکن فهمید این کار از روز پنج شنبه

شده. امروز فهمید که از روز پنج شنبه یا ظرف دست چپی نجس است یا دست راستی. بعد هم باز فهمید که روز جمعه با لباس ملاقات شده، یکی با لباس است. امروز شنبه این را فهمید. پس قبل از اینکه علم پیدا بکند، علم به اصطلاح خود علم اجمالی اش و علم ملاقاة، بعد از هر دو است. یعنی امروز شنبه فهمید که روز پنج شنبه یا این ظرف دست چپی نجس بوده یا دست راستی. این را شنبه فهمید. باز هم امروز فهمید که لباس با یکی از آنها روز جمعه ملاقات کرده. لکن به هر حال الان فهمید. روز شنبه فهمید. هم ملاقات را، یعنی ملاقاة قبل از علمش بوده و خود علم اجمالی به آن واقع نجاست هم قبلش بوده است.

پس این دو صورت. اما الصورة الاولی، که فرض کنید مثلا یک پارچه‌ای در این ظرف بوده، یک ظرف هم آن طرف بوده. یک قطره خون در یکی از این آب ها افتاد. خوب دقت کنید، مراد از قطره خون، علم ما به اینکه توی آب افتاد. اما اگر بگوییم در ثوب افتاد دیگر بحث ندارد. توی آب افتاد، یک قطره خون توی آب افتاد. حالا آن لباس را از آب در آوردیم، آیا این یجب الاجتناب از لباس یا نه؟

اما الصورة الاولی، بعد اینجا مرحوم استاد وارد تفسیر شدند. من بگذارید این صورت اولی را بله، خیلی خب یک توضیحی ما بدهیم قبل از صورت اولی.

عرض کنم خدمتتان که این تنبیه که آوردند ایشان در بحث ملاقاة، به ذهن می آید که مسئله را از زاویه اصولی دیدند. این مسئله ملاقی احد اطراف این باید در شؤون علم اجمالی حل بشود. یعنی مسئله اصولی است؟ یا این باید در مسئله ملاقاة و حقیقت ملاقاة و کیفیت تنجیز متنجس حل بشود. یعنی مسئله فقهی است. دقت کنید.

اصلا چون اینها وارد این، مخصوصا استاد که از اولش هم وارد نشده بودند. حالا مثل مرحوم آقا ضیاء از اول وارد شدند احتمالات ملاقاة را داده. لکن ما معتقدیم که بالاتر از آن حرفی که ایشان فرمودند. اصولا این مسئله، همین مسئله ملاقی، این نکته اصولی دارد، این باید در اصول حل بشود؟ یا این مسئله نکته فقهی دارد؟ یعنی مبنای ما در باب ملاقاة چیست؟ ملاقاة تأثیرش چیست؟ یا هر دو را دارد، هم نکته اصولی دارد هم نکته فقهی دارد؟

و بعبارة اخری شما علم اجمالی دارید به اینکه یکی از این دو اناء نجس است. بعد هم لباسی با یکی ملاقاة کرد. در اینجا دو احتمال اصلی هست و مجموعا سه احتمال. یکی اینکه ما بحث را ببریم روی تأثیر این علم و اثری که این علم دارد. اگر بحث را بردیم روی علم و تأثیری که علم دارد، این اسمش می شود مسئله اصولی. یکی اینکه مسئله را ببریم روی این آب، ظرف، آبی که در ظرف هست. و آیا نجاستی که در این هست سرایت می کند یا نه؟ این می شود مسئله فقهی.

س: این از باب مثال هم باشد اصولی می‌شود دیگر. این اگر کاسه و ظرف و اینها از باب مثال باشد این هم اصولی می‌شود. اینها هم طبیعت فرض که اینها را از باب مثال می‌گویند. خصوصیتی نسبت به ماء و اینها داشته باشد نیست.

ج: بحث ملاقاة خصوصیت دارد دیگر.

س: نه ماء و اینها. شما می‌فرمایید اگر ماء و اینها

ج: ماء نباشد، ملاقاة باشد دیگر، ماء نباشد، خاک باشد. خاک نجس بوده، با خاک نجس ملاقاة کرده. فرقی نمی‌کند.

پس دقت بفرمایید. نمی‌دانم روشن شد؟ این خیلی بحث لطیفی است. یعنی آقایان می‌خواهند نکته را در این بحث می‌برد روی علم، روی علم اجمالی و مقدار تنجیز علم اجمالی. خوب دقت کنید. یا نه، ما بحث را می‌بریم روی اینکه حالا این ظرف اجتناب از آن واجب است. این اگر با یکی دیگر ملاقاة کرد اجتناب از آن هم واجب است یا نه؟ یعنی بحث را می‌بریم روی ملاقاة. روی ظرف، روی طرف. اگر بحث را بردیم روی ملاقاة می‌شود فقهی، اگر بحث را بردیم روی علم می‌شود اصولی. نکته اساسی‌اش این است.

آن وقت این تصور هست که ما نحن فیه اصولی صرف است. یعنی چه اصولی صرف است؟ یعنی در حقیقت ما بحث می‌کنیم از این نکته؛ ما وقتی علم اجمالی پیدا کردیم، خوب دقت کنید، به این که یکی از این دو ظرف نجس است، آن جامع، ما علم تفصیلی داریم. عرض کردم آن مقدار مکشوف ماست. از جامع سرایت می‌کند به اطراف. می‌گوییم از این هم اجتناب کن، از آن هم اجتناب کن. این بحث اصولی است.

اگر بنا شد علم سرایت بکند به اطراف، یعنی بیش از مقدار معلوم بالاجمال باشد، می‌شود اصولی. آیا این علم اجمالی اندازه خودش یعنی احدهما را تنجیز می‌آورد یا دو طرف را تنجیز می‌آورد؟ اگر دو طرف را تنجیز آورد می‌شود بحث اصولی. این نکته بحث اصولی این است.

خب اگر ما قائل بشویم که علم اجمالی منجز است، یعنی بحث اصولی را قبول کردیم. بحث دوم؛ این تأثیرش روی اطراف تا چه مقدار است، همان طرف یا ملاقی را هم می‌گیرد؟ خوب دقت کنید. مثلا من باب مثال شما در علم اجمالی می‌گویید آقا اطراف را نمی‌گوییم نجس، می‌گوییم یجب الاجتناب. سوال، آیا این یجب الاجتناب به ملاقی‌اش هم سرایت می‌کند؟ یعنی این تأثیر علم، ببینید دارید شما روی بحث اصولی کار می‌کنید. علم به جامع پیدا کردید، روشن؟ این علم به جامع تولید کرد اجتناب از افراد را. این هم روشن. این اجتناب

از اطراف تولید می کند دنبال خودش، اجتناب از ملاقی اطراف را. اینها از خواص علم است. اگر شما بحث را این جوری گرفتید می‌شود اصولی. این بحث، بحث اصولی است.

پس شما اول مهم در بحث چون آقای خویی دیگر وارد این بحث شدند، آن نکته اساسی این است؛ اگر در خواص علم صحبت کردیم، می‌شود اصولی. پس نکته اصولی این است؛ شما می خواهید بگویید من می دانستم یکی از این دو ظرف نجس است. پس احدهما تنجیز شد، یعنی احدهما معلوم اجمالی است. اما شما چه می خواهید اثبات بکنید، از هر دو اجتناب بکن.

لذا عرض کردیم در بحث علم اجمالی تنجیزش غیر از علم تفصیلی است. تنجیز در علم اجمالی یعنی بیش از آن مقدار معلوم، بیش از آن مقدار. خیلی خب، حالا معلوم شد بیش از مقدار معلوم.

این بیش از مقدار معلوم تا کجاست؟ حالا یا اسمش را می‌گذاریم نجس، یا اسمش را می‌گذاریم وجوب اجتناب. حالا اسمش را می‌گذاریم وجوب اجتناب. حکم، تولید حکم می کند. شما وجوب اجتناب دارید؛ این وجوب اجتناب تا کجاست؟ تا خودش است؟ یا نه، ملاقی اش هم وجوب اجتناب دارد، فرقی نمی کند. آن حکم عقلی که می گفت از این، چون اینجا معلوم شما که همان جامع بود. آن که آمد گفت شما وجوب اجتناب دارید از اطراف، این توسعه می دهد، می گوید هم اطراف هم ملاقی اطراف. اگر این جوری شما بحث کردید این اسمش..

حالا ملاقاة از چه راهی است؟ عرض کردیم در ملاقاة سه تا احتمال اساسی هست؛ یکی اینکه تعبد صرف باشد؛ یکی اینکه به نحو سرایت باشد یا به قول آقای خویی معلول، علت و معلول؛ البته سرایت معلوم نیست علت و معلول باشد. به نحو سرایت باشد، حالا سرایت می گوییم که عنوان عامی است. به نحو سرایت باشد. سوم، به نحو عینیت باشد. سه تا احتمال دادیم در ملاقاة. سه احتمال اساسی آمد. بگوییم شما هر احتمالی که می خواهید بدهید، هر احتمالی که می خواهید بدهید، علم اجمالی که آمد یکی از این دو اناء نجس است، این وجوب اجتناب را از اطراف می آورد، وجوب اجتناب از ملاقی می آورد. این میشود بحث اصولی. اگر بخواهیم بحث اصولی بکنیم این است.

اما اگر گفتیم نه آقا نکته این نیست در اینجا. نکته این است که این اناء الان وجوب اجتناب دارد. این اناء نگفته این نجس است، این وجوب اجتناب دارد. این وجوب اجتناب که آمد، این روی ادله ای که ما از فقه حتی اگر گفتیم نجس است، نجس مثلا علمی مثلا نه نجس واقعی. مثلا گفتیم ابداعی نجس ابداعی. از ادله در باب ملاقاة این نکته اساسی خود علم نیست، حد علم معین است. نکته اساسی در

باب ملاقاة است. اگر ما در باب ملاقاة قائل به تعبد صرف شدیم، هر نحوی شما می‌خواهید علم اجمالی را تصویر بکنید. حتی علم اجمالی بگوید این هم ملاقی نجس است این هم ملاقی نجس است. خب تعبد است. این ملاقی نجس با لباس من ملاقاة کرد، یک قطره خون افتاد، یا ظرف دست راستی، شما به این می‌گویید علم اجمالی گفت این هم ملاقی خون است، آن هم ملاقی خون است. خیلی خب، آبی است ملاقی خون است، آب ملاقی... این آبی که ملاقی خون است، حالا فرض کنید با علم، این با آن لباس من ملاقاة کرد، تعبد ما در باب ملاقاة داریم، تعبد صرف. ما نکته‌ای غیر از تعبد نداریم. اینجا قائل می‌شویم به پاکی. نه، ملاقاة عبارت از عینیت است، قائل می‌شویم به نجاست. ولو اینکه وجوب اجتناب باشد.

پس دقت بکنید نکته فنی در این مسئله این است؛ بحث را درباره علم قرار بدهیم یا بحث را درباره این ماء ملاقی خون قرار بدهیم. احتمال

س: در مورد دوم هم اصولی است بحث؛ چرا چون تعبد و عدم تعبد یک قاعده

ج: آن در فقه ثابت می‌شود.

س: نه این شما دارید تصوری‌اش می‌بینید، می‌گویید اگر تعبد باشد،

ج: حتی اگر گفتیم این ملاقی دم است، حتی اگر گفتیم ملاقی، تعبد نه، در ملاقی آن تعبد نیامده. تمام شد.

س: این به نحو جنون شرطی که دارید شما می‌گویید یک قاعده کلی است. اگر باشد تعبد این

ج: نه می‌گویم ما باید این را در فقه تنقیح بکنیم. کار اینجا نیست، کار اصول نیست. ما باید برویم در فقه تنقیح بکنیم آن که سبب نجاست است، چیست. تعبد است، اینجا تعبد نداریم. در روایت نداریم تعبد. حتی اگر قائل بشویم بگوییم این عین ملاقی دم است. خب عین ملاقی دم باشد. ما در باب ملاقاة تعبد است.

پس خوب دقت بکنید. ما دو تا نکته بحث است. این به نظر من در کلمات، یعنی سبب این که این اعتراض می‌کند، آن جواب می‌دهد، این می‌گوید آن می‌گوید، آن ذهنیت‌ها روشن نشده. زیربناها روشن نشده. آیا این مسئله، سوال، مسئله اصولی است؟ مسئله اصولی بودن به این است که شما حدود تنجیز علم را بررسی کنید. این می‌شود اصول. علم چه مقدار تنجیز دارد؟ این می‌شود اصولی. یا این مسئله

فقهی است. فقهی بودنش به چیست؟ آن ملاقاتی که موجب نجاست است چیست، حقیقت آن ملاقاة چیست. آن باید از فقه در بیاوریم، از روایت در بیاوریم.

پس آنچه که در اینجا هست یک خلطی شده در کلمات. دیگر ما می خواستیم آخر بگوییم. خلاصه‌اش را می‌گوییم دیگر اینجا خیلی طول می کشد، آخر بگویم. اصلا کلا این تنبیه ملاقاة که خیلی هم طولانی ایشان صحبت کردند، بعدی‌ها هم آمدند باز یک چیزهایی اضافه کردند، کلا اگر نگاه کنید در عبارات متأسفانه خلط شده است. منشأ خلط هم این است که اصلا برایشان، یعنی شاید در ذهنش هست، اما تصریح نشده، واضح نشده، آیا مسئله اصولی است؟ یک. دو، مسئله فقی است؛ این مسئله هر دو است. نه فقهی است نه اصولی تنها. یعنی ما باید بحث تنجیز علم اجمالی را هم نگاه بکنیم، ملاقاة را هم نگاه بکنیم. هر دو را جمع بکنیم. ما در تنجیز علم اجمالی چه می‌گوییم. مثلا اگر ما در تنجیز علم اجمالی آوردیم که گفتیم فقط وجوب اجتناب در می آید، حکم است. از این ظرف هم اجتناب بکن، از آن ظرف هم اجتناب بکن. بعد هم در ملاقاة آوردیم که ملاقاة با متنجس، ملاقاة با نجس. اینجا این ظرف نه متنجس است نه نجس است. اینجا می گوید فقط وجوب اجتناب. وجوب اجتناب که قابل سرایت نیست. وجوب اجتناب چیزی نیست که سرایت بکند. وجوب اجتناب حکم صرف است.

ما لباسمان خوب دقت کنید ملاقاة کرده با آبی که یجب الاجتناب، نه با آب نجس، یجب الاجتناب. ما در ادله نداریم ملاقاة با مایعی که یجب الاجتناب، این منجس باشد. بله اگر ما در ادله فقهی گفتیم ملاقاة تقسیم است. مثل اینکه یک ظرف را بگیریم دو قسمت بکنیم. ملاقاة حکمش این است، بله.

پس در اینجا هم ما باید مسئله فقهی را نگاه بکنیم، هم مسئله اصولی را. در مسئله اصولی عرض کردم چهار احتمال عرض کردیم. یک، در باب علم اجمالی اثبات موضوع باشد، مثل استصحاب. یعنی می گوید این ملاقی خون است، آن هم ملاقی خون است.

این انصافا اگر باشد قوی اش این است که در باب ملاقاة هم حکم به نجاست بکنیم. لکن خب این احتمال ضعیف است. آقایان قائل به این نداریم.

دو؛ بگوییم این علم اجمالی مولد ظن است، و ظن هم در این موضوعات حجت است. من ظن دارم ظرف دست راستی نجس است؛ ظن دارم ظرف دست چپی ملاقی خون است. دقت بکنید. مثل این که یک نفر فرض کنید فاسق خبر بده. بالاخره ظنی پیدا می‌شود، ظنی

پیدا شده. اگر ظن را در موضوعات حجت دانستیم، پس این ملاقی دم است و این هم ملاقی دم است. از باب حجت ظن در موضوعات خارجی، چون ظن هم طریقیت دارد، پس بنابراین آثار بار می‌شود.

سه؛ حکم صرف باشد. که این مبنای آقایان است. یعنی در علم اجمالی شما فقط وجوب اجتناب دارید. لذا هم عرض کردیم عده‌ای هم از این راه رفتند. نکته‌ای ندارد که بگوییم ملاقی آن نجس است؛ چون فقط وجوب اجتناب به حکم عقل است. شما وجوب اجتناب دارید. بله، اگر ملاقات را به معنای تنصیف بگیریم، عینیت بگیریم، یعنی لباس شما که با این آب، کأنما این آب را دو قسمت کردیم. ملاقاة یعنی دو قسمت شد. اگر این بگیریم راست است، درست است، اینجا هم باید می‌شناخت.

پس ببینید هم باید معنای ملاقاة روشن بشود هم مبنای شما در علم اجمالی.

مبنای چهارم هم که موضوع باشد به لحاظ حکم.

پس بنابراین دقت بفرمایید نکته فنی؛ یک، باید تأثیر علم اجمالی را نگاه بکنید. دو، باید در باب ملاقاة استظهار فقهی بکنیم. در باب ملاقاة هم عرض کردیم سه تا احتمال بیشتر در کلماتشان آمده. ممکن است یک احتمال چهارمی هم درست کردند. یک احتمال تعبد صرف باشد. اگر منشأش تعبد صرف باشد خب در ما نحن فیه تعبد نیامده. تمام شد پاک است. ملاقی پاک است.

دو، احتمالا به نحو سرایت باشد. یعنی در حقیقت شارع نجس را یک چیزی فرض کرده. ولو بو و رنگ ندارد مثل بول. روی لباس آمد، بعدش هم رفت، هیچ اثری هم نیست. مثلا فرض کنید ده روز هم ماند، هیچ بویی هم نیست، هیچ آثاری هم، زیر میکروسکوپ هم بگذارید ذرات بول هم در این لباس وجود ندارد. باز در دست بیشتر، چون دست مرتب عرق می‌کند. ممکن است بعد از دو ساعت، سه ساعت اصلا ذرات بول هم زیر میکروسکوپ بگذارید شما نبینید.

و لذا عرض کردیم عده‌ای از اهل سنت می‌گویند دست پاک است اصلا قائل به تنجیس نیستند. و آن تنجیس هم دلیل خاصی می‌خواهد. مثلا الان ما البول نجس نداریم. یکی از مشکلات فقه همین است خب. الدم نجس نداریم. اغسل ثوبک من ابوال ما لا یأکل؛ از این اغسل نجاست در آوردند. آن نجاست مراد این؛ یعنی اگر قطره بولی به دست شما خورد، پنج شش ساعت هم گذشت، خشک شده، عرق کرده دست شما، زیر میکروسکوپ هم بگذارید قطعا آثار بول نیست، آثار تکوینی قطعا منتفی است نه اینکه احتمالا. قطعا قطعا آثار تکوینی منتفی است. اینها می‌خواهند چه بگویند؟ می‌گویند با تمام این احوال دست شما نجس است تا بشویید. تا بشویید دست شما نجس است. این اسمش چیست؟ تعبد صرف است. این که دست شما نجس است. لذا آنهایی که قائلند با تعبد، نکته‌اش این

است که ما وقتی می‌بینیم تمام آثار می‌رود، تعبد کرد اول دوم، آن می‌گوید نه شارع تصور کرده که بول یک اثری دارد که حتی اگر کل ذرات بول هم از دست شما برود آن اثر هنوز دست شما هست. این سرایت. معنی سرایت این است. روشن شد سرایت؟

پس معنای سرایت، ولذا عرض کردیم مرحوم آقا ضیاء می‌فرمایند در ادله دارد ینجسه. این ینجسه یعنی چه؟ یعنی این نجاست را به آن می‌رساند. ینجسه، معنایش این است. عن الثوب، مثلا ینجسه الدم، ینجسه البول، این ینجسه این تصویر سرایت است. مراد از سرایت هم روشن بشود. چون در کلمات استاد متأسفانه گاهگاهی سرایت را خیال می‌کنند همان عقل تکوینی است. نه اینجا مراد از سرایت تعبدی است، لکن به این معنا. یعنی شارع فرض کرده در بول، یک چیزی است، خوب دقت کنید، که دیده هم نمی‌شود، میکروسکوپ هم بگذارید نیست. قطعی قطعی از بین رفته، تمام ذرات بول، یک ذره به قول امروزی ملکول یا اتمش هم باقی نمانده، تمام از بین رفته. لکن شارع فرض می‌کند نجاست را یک چیزی که از این خون یا از این بول رفته روی دست شما. و تا نشویید این نجاست از بین نمی‌رود. این معنای سرایت.

حالا آقای خویی تعبیر فرمودندبه علت و معلول. معنای سوم هم که عرض کردیم عینیت باشد. با آن که بر اثر ملاقاة دست شما عینا بول است. دست شما هم بول است. حکم شارع به نجاست، چون دست شما را بول می‌داند. این سه تا.

یک مبنای چهارمی راهم می‌شود قبول کرد و آن مبنا این است که تعبد بگیریم، لکن یک مقدار سرایت هم باشد. نه دائرمدار سرایت باشد. ما بیشتر دائرمدار تعبد هستیم. ممکن است در بعضی جاها شواهد سرایت، مثلا در سابق با آب قلیل فرض کنید دستمالی که بولی است یا خونی است، با آب قلیل می‌شستند. خب این اگر انسان واقعا تعبد نباشد مشکل است. چون همین آب قلیل که روی خون ریخت، خب این کمی مخلوط می‌شود با خون بعد جدا می‌شود. باید بگوید آن هم نجس است. آن هم که می‌خواهد بشوید باز هم آثارش...

سرایت محض را اگر بخواهیم تصور بکنیم با مشکلات فنی، این بحث، بحث فقهی است دیگر ربطی به اصول ندارد.

پس نکته اساسی خوب دقت بکنید، نکته اساسی که این مسئله اصولی صرف نیست. فقهی صرف هم نیست. هم مبانی ما در بحث تنجیز علم اجمالی باید روشن بشود، هم در فقه باید روشن بکنیم که آن که سبب تنجیس است، ملاقاتی که سبب تنجیس است آن چیست؟ حقیقت آن ملاقاة؟ روشن شد؟ حقیقت آن ملاقاة چیست که سبب تنجیس می‌شود.

پس بنابراین در این مسئله از اول مسئله به جای این بحث‌ها یا مرحوم آقاضیاء این نکته‌ای که من عرض می‌کنم نه در کلمات مرحوم نائینی است و نه آقا ضیاء. آقا ضیاء ملاقاة را چرا، سه جور کرده، استاد دو جور.

لکن این مسئله ای که من عرض کردم به نظر من این حل مشکل است. یعنی شما در اینجا دنبال چه هستید؟ دنبال تنجیز علم هستید و آثار تنجیز علم، این می‌شود اصولی. دنبال ملاقاة با احد الاطراف و تأثیر ملاقات هستید؛ دنبال به اصطلاح بنده آن ظرف هستید، آبی که در ظرف است، می‌شود فقهی. یکی می‌شود اصولی...

و لذا ممکن است شما در ملاقاة هر مبنایی را قبول بکنید بگویید علم اجمالی روی ملاقی اثر می‌کند. یا ممکن است شما بگویید در علم اجمالی هر مبنایی را قبول بکنید در ملاقی اثر نمی‌کند. هر مبنایی را تصور بکنید. مثلا شما بگویید در ملاقی اصلا عینیت، خب، در باب علم اجمالی بگویید نه این طرف ملاقی است. بسیار خب ملاقی است طرف. لباس که با این ملاقاة کرد تعبد است. اگر قائل به تعبد شدیم، تعبد اگر گفت نجس است نجس اگر گفت پاک، پاک است.

این که مرحوم آقاضیاء مثلا اشکال می‌کند تعبد خلاف ظاهر است؛ یعنی از ظواهر روایات در می‌آید یک مقدارش واقعی است. یک چیزی هست ینجسه نمی‌شود تعبد صرف بگیریم. یک چیزی در کار هست.

پس خوب دقت کنید، روشن شد برایتان؟ این مسئله قابل طرح اصولی صرف است، فقهی صرف است، جمع بین دو تا بشود و هو الصحیح. انصاف قصه این مسئله نه اصولی صرف است همین طور که آقا ضیاء هم دارند. آقا ضیاء باز این مقدمه مطویه در ذهن مبارکشان بوده نیاوردند. پس ما یک مقدمه مطویه از اول بحث را نگاه بکنید، می‌فهمید خیلی تشویش است؛ یعنی خیلی واضح نشده. ما با این ترتیب مسئله را کاملا حدودش را روشن کردیم. اصولی صرف، فقهی صرف، اصولی یا فقهی. آن که در ارتکاز اینها آمده، حالا آقای خویی تصادفا خیلی عجیب است. مثلا گفته صحیح نزد ما که سرایت است، بعد گفته وجه اول این که مثلا آن عینیت است. یعنی دقیقا آن مبنایی که در ملاقاة است ایشان وجه اول را وجه اول طرف مقابل وجه خودشان آن قرار دادند. اصلا این راه درست نیست. صحیح این راه این است.

یک، ما در اینجا بحث اصولی داریم یا فقهی داریم. می‌شود هم مطرح کرد. می‌شود بگوییم اصولی صرف مطرح می‌کنیم؛ هر چه شما در فقه در باب ملاقاة بگویید. می‌شود بگوییم فقهی صرف مطرح می‌کنیم. هر چه شما در تنجیر علم اجمالی بگویید. هر مبنایی که شما در تنجیز، اشد مبانی هم انتخاب بکنید، ملاقی نجس نمی‌شود. چون ملاقا تعبد صرف است. تعبد که اینجا نیامد. پس نجس نمی‌شود. درست شد؟

راه سوم همین راهی است که الان در کلمات مثل آقاضیاء دیده می‌شود. و آن اینکه البته این را تصریح نکردند، مشکل ندارد، ارتکاز اینها، در حقیقت این مثلا آقای خویی هم همین طور است. نظر ایشان هم همین است اما خب تصریح نکرده است.

پس این مسئله اول باید روشن بشود. ما داریم اصولی بحث می‌کنیم یا داریم فقهی بحث می‌کنیم. یا فقهی یا اصولی هر دو. یعنی هم باید مبنایمان در اصول روشن بشود و هم مبنایمان در فقه روشن بشود. آن وقت نتیجه گیری بکنیم. مثلا اگر ما مبنایمان در اصول فقط وجوب اجتناب بود؛ این ملاقی خون نیست وجوب اجتناب. خب وجوب اجتناب سرایت نمی‌کند. از ادله ملاقاة ما نداریم که وجوب اجتناب. ادله ملاقاة می‌گوید نجس سرایت می‌کند نه وجوب اجتناب. خوب دقت کنید. ینجسه. از ادله ملاقاة در می‌آید نجس سرایت می‌کند. حتی قائل به سرایت باشیم، تعبد صرف هم... نجس سرایت می‌کند. وجوب اجتناب که سرایت نمی‌کند. دلیلی نداریم که اگر یک چیزی وجوب اجتناب داشت، ملاقی آن هم وجوب اجتناب از آن سرایت می‌کند.

پس من فکر می‌کنم دیگر تا آخر بحث را هم نخواهم بخوانم دیگر خودتان ریشه مطلب برایتان روشن شد. حل این مسئله به دو نکته است؛ اصولی و فقهی. آن وقت بیاییم روی این دو مثالی که آقای خویی زدند؛ حالا من مطالب آقای خویی را بخوانم، بعد برگردیم به تطبیقش با ما نحن فیه.

مثال اول، لباسی بودی در ظرف دست چپی بوده. بعد فهمیدیم یک قطره خونی یا ظرف دست راستی یا دست چپی. آن لباس را درآوردیم. آن لباس نجس است یا نه؟ ایشان فرموده که به اصطلاح حالا عبارت ایشان را چون ما مقید شدیم، فقد وقع الخلاف بینهم در وجوب اجتناب از ملاقی و عدم وجوب اجتناب.

فاختار شیخنا الانصاری و تبعه المحقق النائینی عدم وجوب الاجتناب عن الملاقی، دیگر الحمد لله اینجا ها به کسر و به فتح ننوشتند. دو تا نقطه گذاشته خوب کاری کرده. بدعوی ان الاصل الجاری فی الملاقی، باز این بالکسر نوشته، مثل اینکه چشمش زدیم. باز بالکسر نوشته. بدعوی ان الاصل الجاری فی الملاقی متأخر رتبة عن الاصل الجاری فی الملاقی؛ مراد از ملاقا همان انائی که لباس توش بود. ملاقا مراد این است. چون ما می دانیم یا این آب نجس است یا آن آب دیگر. اگر این آب نجس باشد، لباس هم نجس شده است.

اذا الشک فی نجاسة الملاقی، حالا اسمش را می‌گذاریم لباس. ناشیء عن الشک فی نجاسة ما لاقاه، اسمش را بگذاریم ظرف دست راستی مثلا من باب مثال. حالا راست و چپی اش هم نکنیم. نجاسة ما لاقاه و لا تصل النوبة الی جریان الاصل فی الملاقی، در ملاقی نمی‌رسد. الا بعد سقوط الاصل فیما لاقاه؛ اصل در ملاقا. ملاقا در اینجا مراد آن ظرف دست راستی. چرا اصل ثابت می‌شود؟ چون با اناء دست چپی. و بعد سقوطه للمعارضه بینه، بین دست راستی و بین دست چپی، یجری الاصل فی الملاقی، یعنی لباس، بلامعارض. این خلاصه کلام مرحوم شیخ.

و ذهب صاحب الکفایه الی وجوب الاجتناب من الملاقی؛ ایشان گفته از آن لباس هم، ببینید فرض این است که لباس توی ظرف بود، یک قطره خون در یکی از این دو تا آب افتاد. این می‌گوید فرق نمی‌کند از آن هم باید اجتناب کرد.

باعتبار ان العلم الاجمالی، روشن شد اینها کجاها گیر دارد، آن وسائل ملاقی را گیر داریم. علم اجمالی کما تعلق بالنجاسة المردده بین الملاقی، یعنی ظرف دست راستی، اسمش را گذاشتیم ظرف دست راستی که راحت باشیم. و الطرف الاخر، ظرف دست چپی. کذلک تعلق بالنجاسة المردده بین الملاقی، یعنی لباس، و ذاک الطرف، ظرف دست چپی. یعنی دو تا علم اجمالی است؛ بین ملاقی و ظرف دست چپی، لباس و ظرف دست چپی، بین ظرف دست راستی و دست چپی.

فالامر دائر بین نجاسة الملاقی و الملاقی و نجاسة الطرف؛ پس سه طرف پیدا کرد. ببینید این در ذهنش این است که سرایت امر واقعی است. این یعنی این طور تصور کرده، من مثال را می‌خواهم گفت که معقول را تشبیه به محسوس بکنیم که روشن بشود. فرض کنید یک ظرف دست راستی داریم و دست چپی. این ظرف دست چپی یک مثلا لوله ای گذاشتیم به یک ظرف دیگر هم متصل است. آن عربها می‌گویند اناءات المتصله، در فارسی چه می‌گویند، ظروف به هم پیوسته.

س: ظروف مرتبطه می‌گویند

ج: هان ظروف مرتبطه یا به هم پیوسته سابقا می‌خواندیم.

غرض دقت بکنید. صاحب کفایه این جور فرض می‌کند. خوب دقت بکنید. کأنما ظرف دست چپی هست، دست راستی. این دست راستی هم یک لوله ای هست با یک ظرف دیگری. وقتی شما علم پیدا کردید این قطره خون یا ظرف دست راستی یا دست چپی. ایشان می‌گوید چون ظرف دست چپی با یکی دیگر هم ارتباط دارد، یک لوله‌ای هم دارد، پس آن هم می‌شود طرف علم. در حقیقت سه تا می‌شود.

پس نکته چه شد؟ ایشان لباسی را که در ظرف هست مثل همین اناءات متصله به قول عربی، حالا به قول فارسی ظروف به هم پیوسته، در ذهن من این طور است، یا ظروف متصله به قول ایشان. دقت می‌فرمایید؟ صاحب کفایه روشن شد؟ ایشان ملاقاة را از این قبیل گرفته. این ظرف دست چپی شما، توش یک لوله‌ای هست به یک ظرف دیگری، آب به آن اتصال دارد. صاحب کفایه می‌گوید اگر شما یک قطره خون در دست راستی یا چپی افتاد، در این دست راستی، من چپی گفتم اشتباه، دست راستی. این دست راستی متصل است به یک ظرف دیگر، لوله‌ای دارد. پس در حقیقت این را هم می‌گویم طرف علم اجمالی.

ببینید یعنی در ذهنیت ایشان وقتی پارچه را داخل آب می‌بیند مثل یک ظرف دیگری تصویر می‌کند. شیخ چه می‌گوید؟ می‌گوید این مثل آن نیست. درست است پارچه در آب است. اما آب اول باید نجس بشود بعد به پارچه برسد. خوب دقت کنید. آب اول باید نجس بشود. این مثال ظرف‌های به هم پیوسته را فرض نکنید اینجا. روشن شد؟ این اول حالا شما لباس می‌بینید در آب است. خیلی خب بسیار خب. آب اول باید نجس بشود، بعد به لباس برسد. چون علم اجمالی داریم،علم اجمالی می‌گوید از این آب اجتناب بکن. خوب دقت کنید. این وجوب اجتناب به لباس سرایت نمی‌کند.

س: خیلی استاد دقت عقلی شده دیگر اینجا عرف واقعا این را متوجه نمی‌شود. یعنی همزمانی نجاست آب و پارچه است. فقط می‌گوید دوطرف علم اجمالی داریم؛ یکی ظرف دست راست، یکی ظرف دست چپ، پارچه‌اش. یعنی اصلا آن را یکی می‌بیند دو تا می‌بیند.

ج: شما می‌گویید به خاطر وجود آب، حالا تصورتان این است. به خاطر وجود آب یعنی به اصطلاح نکته فنی این است. به خاطر وجود آب، یعنی می‌خواهید بگویید چون آب هست، آب سرایت می‌کند مثل آن ظرف می‌شود فرقی نمی‌کند. اینها حرفشان این است که به هر حال سرایت یک نوع تعبد هم می‌خواهد.

س: حاج آقا این یک نکته سومی یعنی غیر از آن حقیقت ملاقاة چون این پارچه افتاده توی این ظرف یعنی یک اناء واحد شده، کاری به حقیقت ملاقاة هم ندارد. اناء واقع شده اینها دو تا تصور دارد. یکی می‌گوید اول به آب رسیده بعد به پارچه

ج: حرف نائینی هم همین است. مرحوم شیخ همین است. باید به آب برسد

س: عرضم این است که حقیقت ملاقاة بحث در باب فقهی اش هم نیست. بحث روی آن مثال خارجی است که آن پارچه افتاده در آن ظرف

ج: ببینید شما یقین ندارید که همین آب نجس است. شما می‌دانید یا این آب یا آن آب. شما وجوب اجتناب دارید. فرض را تصور بکنید. شما

س: استاد پارچه در ظرف بوده دیگر درست است؟

ج: بوده بله

س: یعنی اصلا الان عینیت دارد. خب این اصلا دو تا نیست؛ یعنی لازم نیست که نجاست از آب به پارچه سرایت بکند. اصلا عین هم، اگر این نجس است آن هم نجس است.

ج: اگر این باشد بحث عینیت که، بحث این است که مفروض کلام این است که نجاست پارچه به خاطر سرایت است. بله شما می‌گویید در مثال آب این طور است. حالا فرض کنید یک مثال دیگر بزنیم که آب نباشد. فرض کنید یک کتاب مثل همین کتاب. یک طرف بالایی دارد، طرف پایینی دارد، یک پارچه تری هم اینجا هست، پارچه تر. می دانیم یک خونی قطره خونی یا بالای کتاب افتاده یا پایین افتاده. اگر بالای کتاب افتاده باشد برسد به پارچه تر آن نجاست را می‌گیرد. چون در باب آب این شبهه شما در حقیقت می‌گویید مثال آب یک خصوصیت دارد، آبی که لابلای اجزای پارچه هست با آبی که در اناء است یکی است فرقی نمی‌کند. می خواهید این را بگویید شما دیگر خلاصه‌اش این است.

ببینید بحث سر این نیست. بحث سر تأثیر و مورد تأثیر ملاقاة است. اینجا می خواهید بگویید در خصوص آب یک نکته‌ای دارد که عین همان است. این آب با آن یکی است. اما اگر آمدید گفتید نه بالاخره حتی آن آبی که در اجزاء آن لباس رفته، آن آب نجس باید برود در اجزاء لباس تا نجس بکند. مفروض این است که شما علم ندارید نجس است. شما وجوب اجتناب دارید.

س: استاد آن وقت آن آب را ریختیم، باید اجتناب بکنیم یا نه؟

ج: اجتناب از

س: خود آن ظرفش

ج: آن می‌شود ملاقی

س: آن ظرفش هم نباید اجتناب بکنیم؟

ج: نه دیگر فرقی نمی‌کند.

این رأی صاحب کفایه. بعد مرحوم استاد می‌فرمایند والصحیح ما ذهب الیه صاحب الکفایه.

دیگر وقت تمام شد فرد انشاء الله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین